

# مقدمه ای بر حافظ و مفاهیم رندی ! قسمت اول

ع.م.آزاد

آدمی عاشق، رند، نظرباز، لالایی، بدنام، میخانه نشین، میخواره، مست، خراب، گدا، دردی کش، سرگشته، سبوکش، مجنون و هم زمان حافظ قرآن چگونه آدمی باید باشد؟!

او که نه پروای مفتی ی عیوس را می کرد و نه بیم محتسب داشت و نه ترس از زاهدان ریاکار. و چگونه است که امروزه؛ چه مسلمان و چه غیر مسلمان، چه با خدا و چه بی خدا، چه با دین و چه بی دین – آنان که او را می شناسند – برایش حرمتی قائلند و دیوانش را با احتیاط خاص ورق می زنند و پا از آن نیز فراتر می نهند و آینده ی خود را با توسل به غزل های او تقال می زنند. او را نه می توان کافر نامید و نه مسلمان، نه مست و نه هشیار، نه خراب و نه آباد، نه عاقل و نه مجنون، پس برآستی چنین شخصیتی؛ چگونه می تواند در میان آحاد مردم نفوذ کند و کلامش سحرآمیز باشد و بیانش چنان نافذ، که همان مردم، او را لسان الغیب نام نهند. او در زمانی می زیست که شارعان دین در برون، مبلغ دین بودند و در درون – منافق گونه – منسوخ کننده ی قوانین شریعت به نفع خویشان! ( و نه اینکه حال؛ اینگونه نیست!! )

در این گونه زمان و مکانی، آدمی دوگونه می تواند زنده گی کند؛ یا منافق گونه و یا راستین که صد البته راستین زیستن نتیجه ای به جز کشته شدن نداشت. حافظ در این بین، راه سومی را انتخاب کرد و در پیش گرفت که راه و روشی بود رندانه ! اغلب حافظ شناسان و یا کسانی که در مورد حافظ تحقیق و تفحص کرده اند، زنده گی ی او را به سه دوره تقسیم کرده اند: دوره ی مکتبی و نوجوانی ی حافظ، دوره ی جوانی و آغاز شعر و دوره ی کمال شعر. او آنچه حافظ را شهره ی آفاق و انفس کرد؛ همان شیوه ی رندانه ی او بود که به تمام و کمال خود می دانست چگونه از آن بهره جوید و چه سان هم در پیش تاریخ اندیشان شارع، و هم پیش عیاران زمان، مقامی چنان شامخ کسب کند. حافظ طبق عادت مرسوم، در نوجوانی به فرا گرفتن قرآن و شریعت مبادرت ورزید و از آنجایی که صدای زیبایی نیز داشت، قرآن را با صوت می خواند و حافظ قرآن هم بود.

بعدها که از درس مکتب فراغت یافت؛ بیشتر وارد جامعه ی اطرافش شد و تصاویر اطراف جامعه ی نفاق و دروغ را دید، به این پی برد که برای ورد به این جامعه، یا باید همان گونه زنده گی کند، یا این که شیوه ای نو را طرح بریزد و بنایی از عشق و رندی را پی ریزی کند! این که مفهوم رندانه زنده گی کردن و رندانه سرودن چیست؛ خود بحث جداگانه ای را می طلبد. مفهوم رندی در شعر حافظ را، بی گمان کسی بهتر از خود حافظ نمی تواند بیان کند. اگر چه آنچه امروز به عنوان غزلیات او در دست داریم، همه ی غزل های او نیست و آن چنان که تاریخ نشان می دهد، این است که مدتها بعد از فوت حافظ، اشعار او به صورت دیوان جمع آوری شد.

برای دست یافتن به مفهوم رندی در شعر حافظ، من ابیات خود او را به شهادت گرفته ام و آنچه را که او خود سعی داشته است با گفتار خویش در جامعه ای آن چنان بسط دهد.

## و اما مفاهیم رندی و رندانه زیستن:

دنیای فلسفی – اعتقادی ی حافظ از جوانی تا پیری چنان دگرگون شد که با بیانی صریح می گوید:

پیر مغان حکایت معقول می کند

معد ورام ار محال تو باور نمی کنم!

\* غزل ۳۵۹

گر چه او به سان عمر خیام بی قید و بند و آزاد گونه رست آخیز را انکار نکرد اما اگر با دقتی بیشتر به ابیات اش نگاه کنیم و قدری تفکر و تعقل کنیم ( آنچه که در زاهدان ریاکار شریعت کاری است بس نا پسند!) می بینیم که او نیز وعده های داده شده را خلاف می داند و بی و اهامه می گوید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود  
وعده ی فردای زاهد را چرا باور کنم؟

\* غزل ۳۵۲

خیام هم همین مطلع را به گونه ای شفاف تر می سراید:

گویند بهشت و حور کوثر باشد  
جوی می و شیر شهد و شکر باشد  
یک جام بده به یاد آن؛ ای ساقی  
نقدی ز هزار نسیه بهتر باشد.

در دنیای رندانه، نه پروای نام است و نه ننگ مخدوش شدن جایگاه اجتماعی و نه ترس از زیان و نه حرص سود! رند؛ غصه ی دریده شدن جامه را ندارد و در حالت مستی و هشیاری غم اینکه یاران و حریفان چه می گویند را نمی خورد و پیوسته رندانه زندگی می کند و شور و شغف وجودش را پر می کند. او را با صلاح و تقوی و زهد کاری نیست و پیشاپیش نیز می گوید که مرا قصد توبه نیست!

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را  
سماع و عطف کجا نغمه رباب کجا

غزل ۲

صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو حافظ  
ز رند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح!

غزل ۹۸

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی  
پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست!

غزل ۷۴

من از رندی نخواهم کرد توبه  
و لو اذینتی بالهجر والحجر

غزل ۲۵۱

زهد رندان نو آموخته راهی به دهی است  
من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم

غزل ۳۴۱

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند  
ما که رندیم و گداید بر مغان ما را بس  
غزل ۲۶۸

عافیت چشم مدار از من میخانه نشین  
که دم از خدمت رندان زده ام تا هستم  
غزل ۳۱۴

دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک  
جامه ای در نیک نامی نیز می باید درید  
غزل ۲۴۰

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟  
کار ملک است آن که تدبیر و تامل بآیدش  
غزل ۲۷۶

حافظ آن چنان که در اولین غزل خود راه عشق را صعب و مشکل می داند، طریق رندی و رندانه زیستن را نیز نه کار همه کس می داند. برای رندی؛ سختی باید کشید و رنج برد. در اینجا از وجه تشابهی که در وصول به عشق و رندی وجود دارد می توان از همین سختیها و مشکلات نام برد:

ایا ایهاالساقی ادرکاسا و ناولها  
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها  
غزل ۱

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول  
آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل  
غزل ۳۰۷

فرصت شمرطریقه رندی که این نشان  
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست  
غزل ۷۲

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است  
عشق کاری ست که موقوف هدایت باشد  
غزل ۱۵۸

ناز پرود تنعم نبرد راه دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد  
غزل ۱۵۹

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست  
رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی  
غزل ۴۷۰

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ور نه  
کار صعب است مبادا که خطایی بکنیم  
غزل ۳۷۷

همچنان که مولوی در دفتر دوم مثنوی در حکایت گفتگوی ابلیس و معاویه از زبان ابلیس؛ افعال او را غیر ارادی و حادث می داند، حافظ نیز رندیت و رندی را تقدیر و سر نوشت خود می داند. او با زبانی که فقط خود در آن استاد بود؛ به طعنه به شیخان و زاهدان می گوید که شما نمی توانید به آنچه خداوند مقدر کرده است اعتراض نمایید، پس به قبول آن همت گمارید:

من سبب را ننگرم کان حادث است  
زانکه حادث حادّی را با عث است  
دفتر دوم مثنوی. مولوی

عیب مکن به رندی و بد نامی ای حکیم  
کاین بود سرنوشت زد یوان قسمتم  
غزل ۳۱۳

مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند  
هرآن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد  
غزل ۱۶۵

بد رندان مگو ای شیخ و هش دار  
که با حکم خدایی کینه داری  
غزل ۴۴۷

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند  
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند  
غزل ۱۸۸

حافظ مکن ملا مت رندان که در ازل  
ما را خدا از زهد ریای بی نیاز کرد  
غزل ۱۳۳

نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است  
دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمی گیرد  
غزل ۱۴۹

رندیت به مفهوم کل، هر گونه نفاق و ریای رانی می کند و با هر گونه تدبیر زهدگرایانه یا صوفی گرایانه  
مخالف است و پیوسته با محتسب و مفتی در جدال است.

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
غزل ۹

ما نه رندان ریابیم و حریفان نفاق  
آن که او عالم سراسر است بدین حال گواست  
غزل ۲۰

نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ  
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد  
غزل ۱۳۵

پیش زاهد از رندی دم مزنی که نتوان گفت  
با طبیب نا محرم راز درد پنهانی!  
غزل ۴۷۳

در خرقة از این بیش منافق نتوان بود  
بنیاد از این شیوه رندانه نهاد یم  
غزل ۳۷۱

حافظ با لطافت و ملاحتی خاص گونه به محتسب طعنه می زند که :

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز  
مست است و در حق او کس این گمان ندارد  
غزل ۱۲۶

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم  
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم  
غزل ۳۴۶

او به کنایت بارها می گوید که:

ما عیب کس به مستی و رندی نمی کنیم  
لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم  
غزل ۳۶۲

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی  
چرا ملامت رند شراب خواره کنم!  
غزل ۳۵۰

آنچه حافظ از جامعه ی آن زمان خود درک کرده بود، بی گمان دو رویی ی. شاعران دین بود که در اندرون می می خوردند و در برون سجاده آب می کشیدند. گر چه عملاً نمی توان گفت که ابیات حافظ برای عصر خودش سروده شده است چرا که هم اکنون نیز ما آنچه را که می بینیم، چیزی جز این نیست که پاسداران ریایی ی. دین و زاهدان، در برون با نقابی عاری از هر گونه گناه بر صورت به معیشت می پردازند و در درون تجربه ی لذت های دنیوی می کنند! آنان که جز خود نمی بینند و به جز خود پرستی و زور گویی و زراندوزی پیشه ندارند و نگاه دعوی دین می کنند و دیگران را امر به معروف و نهی از منکر! و غافلند از اینکه در عالم رندی، اینگونه عملها وجود ندارد و باید از هر آلاچی تھی شد و مست گونه و راست گونه زنده گی کرد.

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست  
کفر است در این مذهب خود بینی و خود رای  
غزل ۴۹۳

و باز هم حافظ با باریک اندیشی ی. ویژه ی. خود؛ کاررندانه را کاری می داند که در آن سخن گفتن و عمل کردن به یک درجه اعتبار دارند و فقط نمی توان با سخن گفتن از آن؛ مدعی ی. آن نیز بود.

روز نخست چو دم رندی زدیم و عشق  
شرط آن بود که جز ره آن شیوه نپرسیم.  
غزل ۴۷۲

## پایان قسمت اول

پانویشت :

علامت \* نشان دهنده ی. این است که اشعار از دیوان حافظ به تصحیح احمد شاملو انتخاب شده است و در بقیه ی. موارد؛ از دیوان حافظ به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی برگزیده شده است